



# شوپن در دو مقاله

واژ دودید متفاوت

شوپن

از نظر

پاسترناک

رژیمشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

در سال ۱۹۵۸ پس از اعطای جایزه نوبل در ادبیات به بوریس پاسترناک بخاطر «دکتر ژبواگو»، مقالات و نشریات متعددی راجع به اثر و شخصیت نویسنده مزبور انتشار یافت. توجه تمام جهانیان باین شاعر، نویسنده و فیلسوف جلب شد ولی شاید کمتر کسی باین امر پی برد که بوریس پاسترناک پیانیست، آهنگساز و یکی از عاشقان موسیقی است.

بوریس پاسترناک علاقه بموسیقی را از مادرش که پیانیست ماهری بود بارث برده است. وی نزد «له شتیتسکی» (Lechetitzki) استادی که شاگردانی نظیر پادروسکی و اشنا بل را تعلیم داده بود، تحصیل میکرد.

پاسترناک به تشویق اسکریابین (Scriabine) دوست هنرمندش آثاری نیز تصنیف کرد، معینا بدلائل نامعلومی این راه را ادامه نداد. عجب در این است که او هرگز در آثارش نامی از موسیقی بمیان نیاورده بود. فقط در سال ۱۹۴۵ بمناسبت صدوسی و پنجمین سال تولد شوپن، پاسترناک در نشریه «لنین گراد» مقاله ذیل را نگاشت.



نقاشی عبارت از استنباط و درک دنیای خارجی است و نقاش میتواند واقعیت را دوباره خلق نماید. ولی در موسیقی «واقعیت» چیست؟

در هیچ رشته هنری بجز موسیقی، فرمول‌های قراردادی با اینهمه سهولت اجرا نشده و در هیچ زمینه هرگز هنر بدینگونه در تیرگیهای روماتیک فرو نرفته است. با وجود این تعدادی از نوابغ از این طبقه بندی رهایی یافته و همینانند که در تاریخ موسیقی مراحل پیشرفت را بوجود آورده‌اند. از میان این نوابغ انگشت شمار نام دو کس از دیگران برجسته تر است: باخ و شوپن.

این دو هنرمند که در زمان خود از نوآوران بودند در نظر مآقهرمانان افسانه‌ای نیستند. از ورای هنر آنها شخصیت واقعی‌شان احساس میشود. موسیقی آنان داستانی است از زندگی خودشان و از خلال آهنگهایشان واقعیت زندگی هویدا است. هنگامیکه درباره موسیقی آنان سخن میگویم، منظورم موسیقی تصویری یا غنائی نیست. اول به پیشیم چگونه هنرمندی «رنالیست» میشود؟ چنین هنرمندی در چه شرایطی پرورش یافته است؟ بنظر من دو عامل از همه مهمتر است: حساسیت شدید در هنگام کودکی و سپس شناختن خود در زمان جوانی. وقتی این دو عامل جمع باشد هنرمند اثری بوجود میآورد که از روماتیسم بسی ذوراست. آن احساس کودکی عمیقی که در حافظه هنرمند حک شده است وی را کمک میکند تا وسایل و فنونی برای خلق و نشان دادن آن احساس، ابداع نماید. رنالیسم در هنر، الهام عمیقی است از زندگی که روح انسان آنرا به نیروی ابداع تبدیل میکند. شوپن بمانند لئون تولستوی رنالیست بود، اثر وی سراپا اصیل و بدیع است نه تنها بواسطه اختلافی که با آثار معاصرینش داشت، بلکه بسبب حقیقت عمیقی که در آن مکتوم است. شوپن از خلال زندگی کوتاه خود تمام بشریت را دیده و درک کرده است. شیوه

بیان اصلی وی در ملودیهایست که صدیقتر و تواناتر از آن است که بتصور درآید .

اینها نه جمله‌های کوتاه و ملودیک اند که به تناوب ظاهر شوند و نه یک آواز اپرایی روی متنی نامعین، بلکه نمودارهایی است از احساسی عمیق، از سرگذشتی فریبا، یا از پیامی پرهیمنه .

زبان آهنگ او تواناست. نه تنها از نظر گیرندگی و خوشنوائی، بلکه بخاطر آنکه شوپن در هنگام جستجوی هارمونیهای مناسب تمام نیروی خلاق و لطافت روح خود را بی پیرایه در آن گذاشته است.

مثلا تم اتود شماره ۳ در می ماژور با زیباترین اثر آوازی شوپمان

( گرچه ابهامی

در آن است )

برابری میکند

ولی این تم برای

شوپن بیان تصویر

حادثه و یا واقعه

است . هنگام

نواختن همین

قطعه بود که یکی

از شاگردانش

فریاد کرد «اوه

وطنم» .

در اتود نسل

مینورا پوس ۲۵

کسه گاهی آنرا

«سفر زمستانی»

مینامند و نزدیک

بحالات موسیقی

شوبرت میباشد.

شوپن خواسته-



« بوریس باسترناک »

است لغزش سورتمه را روی جاده برفی، درخشدگی دانه‌های برف و دورتر خط تیره افق را که جاده بآن می‌پیوندد نشان دهد. ولی چه چیزی بهتر از تنالیده های مینور و کروماتیکهای بی پایان که در عدم محو میشوند، میتواند این تصویر چند بعدی را مجسم نماید.

اگر شوپن میخواست در «بارکارول» همان نتیجه مندلسن را در «آواز قایقران» بگیرد، اگر وی تنها به همان تعبیر شاعرانه معمولی و این عنوانها اکتفا میکرد، میتواند خود را با آثاری متوسط از این قبیل راضی کند ولی در موسیقی وی نوره‌های کسرانه‌ها همدیگر را منعکس و دنبال میکنند. انسانها، قایقها، موجها و صداها با هم مخلوط میشوند و برای نشان دادن اینها باید «بارکارول» با «تر»هایش، با آرزوها و مکث‌هایش پیرواز درآید، بالا رود، پایین آید و برای رسیدن با کورد خاتمه، تنالیده‌های ماژور و مینور باطراف پیرا کند.

در آثار گوناگون شوپن، گوش ما که دیده روحمان است نقطه ثابتی را تشخیص میدهد. بر ماست که آنرا یافته و در آن تعمق نماییم. در «پرلود رمل» این نقطه خاص، صدای قطرات بارانی است که روی شیشه پنجره فرود می‌آید، یا در «پولونز لابل» هجوم دسته‌ای از سوارکاران. در «سونات سی-مینور» مانند این است که آبخاری در معبری کوهستانی می‌غلطد، در «نوکتورن فاماژور»، پنجره خانه روستائی است که در اثر رگبار و طوفان باز بسته میشود.

قابل توجه است که بهر راهی که شوپن ما را با خود میکشاند با میل و بدون مقاومت او را دنبال میکنیم. در دوزخن او مستقیماً روی ما اثر میکند، گویی در دورنج خود ما و زمانه ماست حتی در حکایات افسانه‌ای «مینکیه و بیچ» شاعر لهستانی و اسلواکی در پرلونز هسا و بالادها باز پیوندهائی با زندگی وجود دارد. این واقعیت را بخصوص در اتودهای او که رنج و آزار زندگی بیشتر در آن اثر گذاشته است احساس میکنیم. عجب آنکه بیشتر اتودها را در دوران اوائل شباب یعنی در بیست سالگی ساخته است و با وجود این در اغلب آنها اثر عمیق رنج کودکی و نیز پیش‌بینی مرگ زودرس احساس میشود. در بعضی دیگر طنینی از وقایع تاریخی بگوش میرسد. بهر حال اهمیت

شوین بالاتر از آثار موسیقی اوست . شاهکارهای او کشف جدیدی است :  
کشف «هنر» موسیقی !

ترجمه ش. ناظمی

## افسانه‌های دروغین

از «آرتور هدلی»

ناقد انگلیسی

شاید مدت زمانی را که مرحوم «ارنست نیومن» و «فرانک واکر» برای روشن کردن حقایق درباره موسیقیدانان تاعصر واکر و وردی صرف کردند، باید دو برابر کنند تا بتوانند شخصیت و موقعیت واقعی یک موسیقیدان اشراف‌منش یعنی «فردریک شوین» را کشف نمایند .

– بیچاره شوین !

وقتی می‌بینیم تا چه حد درباره وی مطالب راست و دروغ گفته شده، این عبارت بی‌اختیار بزبان می‌آید . نامه‌های جعلی ، کتابهای دروغین ، افسانه‌ها و شایعات موهوم، همیشه بر شخصیت و هنر واقعیش سایه افکن بوده است و همانند دیواری بین علاقمندان اصیل موسیقی واقعی و آهنگسازی که فقط میل داشته‌اند او را از نظر هنرش مورد توجه قرار دهند جدائی انداخته است . بزرگترین دشمن موسیقی شوین همان افسانه‌هایی است که چون غیر قابل لمس می‌باشد، تحقیق درباره صحت و سقم آن بسیار مشکل است و این «قصه‌ها» ظاهراً از یک طرف از «لیست» و از جانب دیگر از مکاتب پارسی یا آلمانی سرچشمه می‌گیرد و چون بین این دو گروه افسانه تفاوت زیادی موجود می‌باشد اصطکاک آنها غیر قابل اجتناب است ولی حقیقت امر اینست که از صدسال پیش تا کنون در این زمینه سنت محرز و مشخصی وجود نداشته

است و بحث درباره مکتب لیست و مکتب پاریس («لوئی دیمر» و سایرین) اساسی نبوده ولی دارای اثرات زیادی بوده است.

دوستی لیست و شوپن بیش از ۵ سال (۱۸۳۲-۱۸۳۷) طول نکشید و در این مدت هم چندان صمیمانه نبود و بزودی تبدیل بیک احساس تحقیر-آمیز در شوپن نسبت به لیست گردید. در یک مورد پس از اینکه لیست در حضور شوپن چند اتود نواخت، شوپن وی را تحسین نمود و همین واقعه بصورت اساس و پایه یک افسانه درآمد. شواهد زیادی در دست است که شوپن از «شلوغی و ازدحامی» که لیست در موسیقی خود ایجاد میکرد و از طرز اجرای وی از چند قطعه بتهوون نفرت داشت و لیست را بخاطر تبلیغاتی که بنفع خود مینمود، تحقیر میکرد.

بآسانی میتوان تصور نمود که چگونه چهل سال بعد وقتی که لیست مردی پیرواز کار افتاده بود «شاگردان» او هر یک قطعه ای از او در حضور وی مینواختند و بعد با عجله در خارج خودشان را بعنوان ادامه دهندگان سنت لیست معرفی میکردند، در این مورد شوپن گفته است:

«لیست نمیتواند از مداخله در هیچ کاری خودداری کند!»

خیلی جالب است وقتی می بینیم که لیست بشوین و ماهرانه ای «فیناله» سونات شوپن در «ر» مینور را اجرا نمود.

لیست اغلب بهانه میآورد که وی یک نابغه است و یک نابغه باید دارای اخلاق تند و رفتار غیر متعادل باشد ولی اگر وی نتیجه بعضی از کنسرت های معروف خود را در بعد از ظهرهای یکشنبه «واپس» میدید بسیار خجل میشد! مکتب فرانسوی شوپن اصولاً قائم بوجود «لوئی دیمر»، «ژرژ-ماتیاس» و «مادام دوبوا» بوده و درباره آن اطلاعات ما بر پایه منطقی تری استوار است. ولی بسبب مروریام، وجود ابهام در خاطرات، خودخواهیها و سایر نقائص بشری متأسفانه افسانه های ناشی از این مکتب را هم نمیتوان جدی گرفت.

در «بازار» آلمان هم وضعیت بهتر از این نبود. «میکولی» حتی نتوانست نوشته های موسیقی بخط زیبای شوپن را تشخیص بدهد و رونویس بعضی از پرلودهای او را ترجیح داد! و نسخه وی پر از اشتباه است. باین سبب که

شوین معمولاً نسخه‌های ناقص کارهای خود را برای «برایت کوف» میفرستاد و آنها را امضاء نمی‌کرد.

در انگلستان میتوان از آن شاگرد مغازه‌ای یاد کرد که فقط یکبار شوین را در حال نواختن دیده، سپس برای نیم قرن بعنوان کسیکه میدانند شوین چگونه مینوازد برای خودشهرتی بهم زده بود! در ضمن در «لیورپول» سال ۱۸۴۸ یک خانم پیانیست در طی یک هفته پنج درس از شوین گرفته، و شوین درباره وی گفته است: «او را خوشحال بخانه‌اش فرستادم» و حالا خدا میدانند چه وقت «افسانه شوین در لیورپول» را کشف خواهیم کرد!

در میان شاگردان واقعی شوین فقط دو اسم برجستگی خاصی دارند. یکی «کارل فیلتش» و دیگری «پرنس مارسلینا، سزاد توریکا» که هر دو شان بدون اینکه اثر مهمی از تماس نزدیک خود با شوین باقی بگذارند از صحنه موسیقی محو شدند. «فیلتش» در پانزده سالگی بسال ۱۸۴۵ فوت کرد و اثری را که وی روی شوین گذاشت میتوان در نامه‌هایی که او و برادرش به اولیاء خود در مجارستان نوشته‌اند مطالعه کرد. مطبوعات لندن تأکید میکنند که این پسر جوان تنها وارث حقیقی روش شوین بوده است و مسلماً احساسات شوین و دوستانش نسبت به او در سال ۱۸۴۲ بی‌شبهت به تحسینی که هیأت قضات نسبت به «مورتیزیو پولینی» ۱۸ ساله در فستیوال شوین در ورشو بسال ۱۹۶۰ نشان دادند نبوده است و چنین بنظر رسید که ناگهان سالهای ۱۸۴۲ و ۱۹۶۰ از ورای دیواری از سالهای طولانی و مشتکی افسانه‌های کاذب بهم پیوسته‌اند.

تعداد کنسره‌های «مارسلینا سزاد توریکا» انگشت شمار بود و فقط بخاطر نمایشاتش در پاریس و لندن در سال ۱۸۵۵ شهرتی بهم رساند. در این کنسرها بود که وی «فانتزی امپرومپتو» را از روی نسخه‌ای نواخت که شوین در سال ۱۸۴۹ قبل از مرگ بوی داده و بعد در سال ۱۸۵۵ انتشار عمومی یافت. بعقیده کسانی که هفت سال قبل این قطعه را با اجرای خود شوین شنیده بودند، «مارسلینا» تا حد زیادی روش استادش را حفظ کرده بود. مارسلینا از بسیاری جهات تقریباً همانند خود شوین بود. وی در سال ۱۸۹۴ فوت نمود و تا آن هنگام خاطرات و یادگارهای دوره دوستی خود را با شوین

بسیار گرامی میداشت ( قسمت اعظم قطعات خط شوپن متعلق به مارسلینا فعلا در اختیار من است - نویسنده ) .

دوستدار واقعی موسیقی و پیانو که میل دارد پی به اعماق موسیقی شوپن ببرد باید به کلیه شایعات و افسانه‌هایی که پس از مرگ وی بوجود آمده و دلیل قاطعی بر صحت آن نیست، بی‌اعتنا بماند. چون در سال ۱۸۵۳، یعنی چهار سال بعد از مرگ وی، داستانهای بی‌اساس و قصه‌های پوچ درباره شوپن رو به ازدیاد گذارد و تفسیرهای غلط ابلهانه‌ای از آثار او مانند « نسیم روی گورستان »، « ادپوس ۳۵ »، « چابک سواران لهستانی »، « جامی از خاک لهستان » و « پرلود قطره باران » بعمل آمد. این تفسیرها باید بدون تأمل بدور ریخته شود چون موسیقی شوپن بخودی خود بهتر از هر شاهدهی معرف روحیه او است. کافی است که نسخ خطی آثار وی، بخصوص آثار سالهای آخر زندگی را مورد تعمق قرار دهیم تا دریابیم با چه دقت و علاقه‌ای آنها را نوشته و رعایت کلیه جزئیات را نموده است. متأسفانه اغلب نسخ موجود در کشور ما (انگلستان) از نوعی است که در آن مقاصد شوپن بنحو سخیفی تحریف شده است. ولی بمرور ایام امید است که روزی يك نوازنده انگلیسی بعنوان برنده فستیوال شوپن به سکوی افتخار ورشو قدم گذارد.

ترجمه ف. فرخ

پروفسور نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی